گفتاری پیرامون چیستی انصاف و ضرورت رعایت آن با خدا، خود و مردم

انصاف؛ بالاترین فضیلت اخلاقی

محمد احسان آزادی

انصاف از مکارم اخلاقی و به تعبیر قرآنی و روائی از مصادیق برترین ها و بهترین‌های هر چیزی است،رعایت انصاف بسترساز جامعه آرمانی اسلام است که به همه مسلمانان توصیه شده است. در مطلب حاضر نویسنده با توجه به برخی تعالیم حیات‌بخش اسلام، به تبیین چیستی و اهمیت انصاف پرداخته است.

***

رابطه انصاف و عدالت

انصاف به معنای ایجاد برابری و تساوی، یکی از مکارم اخلاقی است. این بدان معنا خواهد بود که انصاف فراتر از فضایل عادی اخلاق چون عدالت است؛ زیرا در عدالت گاه لازم است تا به‌گونه‌ای عمل شود که اگر درباره خود شخص انجام گیرد، به شدت خشمگین و ناراحت می‌شود؛ به عنوان نمونه قصاص از مصادیق عدالت است که شخص دوست ندارد قصاص درباره خودش اجرا و اعمال شود؛ اما همگی انصاف را می‌پسندند؛ زیرا همانند عفو است که هر کسی دوست دارد اگر اشتباه، خطا، گناه و جرمی مرتکب شده، به دیده اغماض به او نگاه شود و از عملش در گذرند و او را عفو کنند.

امام علی(ع) در این‌باره می‌فرماید: اعدل الناس من أنصف من ظلمه؛ عادل‌ترین مردم کسی است که با کسی که به او ظلم کرده با انصاف رفتار کند. (غررالحکم، ج۲، ص۴۳۵، ح۳۱۸۶)

از این سخن نکته‌ای دیگر به دست می‌آید و آن این مطلب است که انصاف به یک معنا از زیرشاخه‌های عدالت است؛ زیرا عدالت به معنای قرار دادن هر چیزی در جای مناسب آن یا بخشیدن حق هر صاحب حقی است. پس کسی که انصاف می‌کند، هرگز از عدالت خارج نشده است، بلکه تلاش کرده تا از حق خود بگذرد و با نگاهی منصفانه به مسئله بنگرد؛ به این معنا که خود را جای آن فرد قرار می‌دهد و می‌گوید که اگر من آن سوی ترازو بودم آیا دوست داشتم با من چگونه رفتار شود؟ پس انصاف را در این می‌بیند که گذشت و عفو کند. البته این گذشت نسبت به حق خود است و نه دیگران؛ از این‌رو هیچ کس حق ندارد از حق دیگری بگذرد. بلکه عدالت آن است که حق او ادا و عطا شود.

نکته دیگر آنکه عدالت با توجه به موارد، متفاوت است؛ زیرا گاه عدالت در تساوی و برابری است ولی همیشه این‌گونه نیست؛ اما انصاف همیشه با برابری معنا می‌یابد. در فرهنگ عمومی بارها این نکته تأکید می‌شود که عدالت مقتضی برابری در مقابل قانون است. این معنا و مفهوم از عدالت با انصاف هم‌پوشانی دارد، اما مواردی است که عدالت با انصاف هم‌پوشانی ندارد؛ زیرا اگر به معنای تساوی و برابری باشد در حق افرادی ظلم خواهد بود. به عنوان نمونه غذای کودک و بزرگسال از نظر میزان نمی‌تواند مساوی و برابر باشد و اگر به هر دو یکسان داده شود در حق بزرگسال ظلم شده است با آنکه انصاف و تساوی و برابری در آن تحقق یافته است؛ ولی این نوع از انصاف عین ظلم است. پس این‌گونه نیست که همواره انصاف به معنای عدل باشد بلکه گاه از مصادیق ظلم خواهد بود.

البته در کاربردهای انصاف این مصادیق مورد نظر نیست؛ یعنی مصادیقی که ظلم باشد.نکته دیگر درباره انصاف آن است که انصاف ناظر به رفتار آدمی نسبت به خود و دیگری (شامل خدا و خلق) است؛ اینکه انسان به عنوان فاعل و عامل درباره حق خود نسبت به دیگری چگونه عمل کند. به سخن دیگر، انصاف مربوط به حق خود شخص است؛ اما عدالت فراتر از این حق شخصی ناظر به حقوق دیگران نیز می‌باشد.شخص منصف می‌کوشد تا از حق خود بگذرد نه حق دیگری چرا که در این صورت ظلم روا داشته است. پس به یک معنا، انصاف اخص از عدالت است؛ زیرا انصاف نسبت به حق شخصی ولی عدالت نسبت به حق شخصی و دیگری است.

انصاف؛ برترین فضیلت اخلاقی

از آموزه‌های اسلام استفاده می‌شود که انصاف از مکارم اخلاقی است. بلکه از امیرمؤمنان علی(ع) روایت است که فرمود: الانصاف أفضل الفضائل؛ انصاف، برترین ارزش‌هاست. (غررالحکم، ج۱، ص۲۰۳، ح۸۰۵) زیرا برکات و آثار آن بسیار است و تأثیر مثبت و مفیدی بر زندگی فردی و اجتماعی و نیز دنیوی و اخروی انسان به جا می‌گذارد.مردی خدمت رسول‌خدا(ص) رسید و گفت: مرا از مکارم اخلاق آگاه کن. پیامبراکرم(ص) فرمود: «مکارم اخلاق عبارت است از: ۱- عفو کردن کسی که به تو ستم کرده است؛ ۲- پیوند با کسی که از تو بریده است؛ ۳- بخشش به کسی که تو را محروم کرده است؛ ۴- حقگویی گرچه به ضرر خودت باشد.» (بحارالانوار، ج۶۶، ص۳۶۹)

این بدان معنا است که همه فضایل اخلاقی در یک رتبه و درجه نیستند؛ بلکه با توجه به آثار و برکات هر فضیلتی در زندگی دنیوی و اخروی باید درجه‌بندی و ارزش‌گذاری شود. همان‌طوری که از نظر آموزه‌های قرآنی، تقوا معیار و ملاک ارزش‌گذاری انسان است و خداوند می‌فرماید: إن أکرمکم عندالله أتقاکم؛ ارجمندترین و گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست (حجرات، آیه۱۳) همچنین فضیلت انصاف در درجه برتری قرار می‌گیرد و به عنوان افضل الفضایل اخلاقی معرفی می‌شود.

خداوند در قرآن به مؤمنان فرمان می‌دهد که همواره میان اعمال صالح خوب و خوب‌تر و خوب‌ترین، آخری را انتخاب و بدان عمل کنند. چنانکه در آیه ۵۵ سوره زمر می‌فرماید: واتبعوا أحسن ما أنزل إلیکم من ربکم؛ و از نیکوترین آنچه از پروردگارتان به شما فرو فرستاده شده پیروی کنید.

به این معنا که در میان کتب آسمانی، قرآن که نیکوترین و احسن آنهاست مورد پیروی قرار گیرد و در میان آموزه‌های قرآنی نیز باید دنبال احسن و نیکوترین رفت و بدان عمل کرد.البته خداوند خود نیز این‌گونه عمل می‌کند و هنگام پاداش و جزای اعمال به دنبال آن است تا میان اعمال، نیکوترین را انتخاب کرده و همه اعمال را بر اساس آن نیکوترین و برترین، قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری کند. خداوند در آیه ۳۸ سوره می‌فرماید: لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله؛ تا خداوند به آنان نیکوترین پاداش آنچه عمل کرده‌اند را بدهد و از فضل خویش نیز بر آن بیفزاید این معنا بارها در آیات دیگر تکرار شده است. (احقاف، آیه ۱۶؛ نحل، آیات ۹۶ و ۹۷؛ توبه، آیه ۱۲۱)

خداوند در هنگام خرید اعمال آدمی و ارزش‌گذاری، به مجموعه اعمال او می‌نگرد و اگر در میان آن یک کالای بسیار گرانبها و ارزشمند یافت همه اعمال صالح او را بر اساس همان یک کالای ارزشمند ارزش‌گذاری کرده و آنها را به همان میزان و ارزش یک کالا می‌خرد و حتی اعمال زشت و کالاهای خراب و ناقصی را نیز نادیده می‌گیرد و از آنها در می‌گذرد (احقاف، آیه ۱۶)

خداوند این‌گونه انصاف می‌ورزد و دوست دارد تا مومنان نیز این‌گونه با خدا و خود و خلق رفتار کنند. بنابراین، انصاف را می‌توان از برترین فضایل اخلاقی دانست؛ زیرا نقش کلیدی و تاثیرگذار در بهبود روابط اجتماعی، دنیا و آخرت آدمی به جا می‌گذارد.

خداوند در هنگام خرید اعمال آدمی و ارزش‌گذاری، به مجموعه اعمال او می‌نگرد و اگر در میان آن یک کالای بسیار گرانبها و ارزشمند یافت همه اعمال صالح او را بر اساس همان یک کالای ارزشمند ارزش‌گذاری کرده و آنها را به همان میزان و ارزش یک کالا می‌خرد و حتی اعمال زشت و کالاهای خراب و ناقصی را نیز نادیده می‌گیرد و از آنها در می‌گذرد.

انصاف در چارچوب قاعده طلایی

در فرهنگ اسلامی یک قاعده طلایی وجود دارد که بارها در اشکال گوناگون از سوی پیشوایان دین بیان و تبیین شده است. امیر مومنان علی(ع) در هنگام بازگشت از صفین به امام‌حسن مجتبی(ع) چنین سفارش می‌کند: پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار بده. آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز مپسند. ستم روا مدار آن‌گونه که دوست نداری بر تو ستم شود، نیکوکار باش آن‌گونه که دوست داری به تو نیکی کنند. آنچه برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آنچه نمی‌دانی نگو، آنچه دوست نداری به تو نسبت دهند درباره دیگران مگو. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

امام سجاد(ع) نیز می‌فرماید: حق مردم آن است که از آزار آنها خودداری کنی و چیزی را برای آنان دوست بداری که برای خود دوست می‌داری و ترک کنی آنچه را برای خود نمی‌پسندی. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۹)

در روایتی آمده است که مردی خدمت رسول خدا(ص) رسید و عرض کرد: همه وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهم، ولی یک گناه را نمی‌توانم ترک کنم و آن رابطه نامشروع است.

اصحاب از این سخن برآشفتند. حضرت فرمود: شما کاری نداشته باشید، من می‌دانم چگونه با او بحث کنم. آنگاه فرمود: شما مادر، خواهر و به طور کلی ناموس دارید؟جوان عرض کرد: آری.

رسول خدا(ص) فرمود: آیا می‌پسندی دیگران با ناموس و محارم تو چنین روابط نامشروع داشته باشند؟

عرض کرد: خیر.

حضرت فرمود: پس چگونه حاضر می‌شوی دست به چنین کار نادرستی بزنی؟

جوان سر به زیر افکند وعرض کرد: دیگر تعهد می‌کنم دنبال چنین گناهی نروم. (زین‌العابدین قربانی، اخلاق و تعلیم تربیت اسلامی، ص ۲۷۴)

پیامبر(ص) با بهره‌گیری از وجدان انسانی جوان و توجه دادن به مسئله انصاف از او خواست تا آنچه را برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نیز نپسندد.

اصولا عمل بر اساس این قاعده طلایی موجب می‌شود تا انسان بتواند به سادگی در هنگام تصمیم‌گیری، تصمیم مناسبی را بگیرد. وقتی شخص به خودش مراجعه کند و خودش را جای طرف مقابل قرار دهد آنگاه می‌تواند به سادگی تصمیم‌گیری کند و راه خود را بیابد و از شک و تردید در فکر و عمل بیرون آید. از این رو آن حضرت(ع) در جایی دیگر می‌فرماید: من انصف انصف؛ هرکس با انصاف باشد، انصاف می‌بیند. (بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۹۸، ح ۱۷)

این بدان معناست که هم به سادگی می‌تواند تصمیم‌گیری کند و هم اینکه خداوند کاری می‌کند که دیگران نیز با او با انصاف برخوردکنند؛ به این معنا که ثمره انصاف در حق دیگران، به شکل انصاف دیگران نسبت به او، به خود منصف باز می‌گردد.

عبدالاعلی می‌گوید: خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدم و نامه را تسلیم حضرت کردم و سوالی که درباره حقوق برادران دینی داشتم مطرح ساختم اما بر خلاف انتظار، امام‌صادق(ع) به همه سوالها جواب داد جز درباره حقوق برادر مسلمان بر برادر مسلمانش.هنگامی که خواستم از مدینه خارج شوم برای خداحافظی به محضر امام‌صادق(ع) شرفیاب شدم و عرض کردم: به سوال من پاسخ ندادید؟ فرمود: می‌ترسم حقیقت را بگویم و شما عمل نکنید و از دین خدا خارج شوید. آنگاه فرمود: از جمله سخت‌ترین تکالیف الهی درباره بندگان خدا سه چیز است: اول، رعایت عدل و انصاف میان خود و دیگران، بطوری که با برادر مسلمان خود آنچنان رفتار کند که دوست دارد او با وی چنان رفتاری داشته باشد.

امیر مومنان علی(ع) در هنگام بازگشت از صفین به امام‌حسن مجتبی(ع) چنین سفارش می‌کند: پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار بده. آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز مپسند.

دوم، آنکه مال خود را از برادران مسلمان مضایقه نکند و با آنها به مواسات رفتار نماید؛ سوم، در هر حال به یاد خدا باشد و مقصود از یاد کردن خدا این نیست که پیوسته سبحان‌الله و الحمدلله بگوید بلکه مقصود این است که اگر با کار حرامی مواجه شد خدا را در نظر بیاورد و آن کار را انجام ندهد.» (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱)

انصاف با مردم یعنی رعایت قاعده طلایی که هر چه برای خود دوست داری برای دیگری نیز دوست بدار. کسی که چنین رویه‌ای در زندگی و رفتار خود داشته باشد رعایت انصاف را کرده و به بالاترین درجات مکارم اخلاقی دست یافته است.

انصاف با خدا

انسان اگر بخواهد افضل فضایل اخلاقی یعنی انصاف را رعایت کند، نخست باید این انصاف را در حق خدا داشته باشد. وقتی انسان به خود می‌نگرد در می‌یابد که همه هستی او از آن خداست و ملک و ملکوتش از او سرچشمه می‌گیرد و در دستان خداوند غنی حمید است (انعام، آیه ۷۳؛ تغابن، آیه ۱؛ فاطر، آیه ۱۵؛ یس، آیه ۸۳؛ مومنون، آیه ۸۸) پس انصاف آن است که در حق خداوند انصاف را مراعات کند و به دستورهایش گوش دهد، بویژه که دستورهایش همواره به مصلحت و نفع انسان است.

انصاف با خود

انصاف با خود داشتن به معنای ظلم نکردن به خود است. از نظر آموزه‌های قرآن، انسان ملک خداوند است و به یک معنا امانتدار است و خداوند تن و روانش را به عنوان امانت در اختیار او قرار داده است تا برای رسیدن به کمالات و تقرب به سوی خداوند استفاده کند. هرگونه تصرفات خارج از عقل و شرع در این ملک امانی، تصرف ظالمانه است. از این رو انسان باید به گونه‌ای عمل کند که دوست دارد در ملک امانی او عمل شود. آیا کسی دوست دارد در اتومبیل و رایانه‌اش که به امانت به دیگری داده، تصرفاتی صورت گیرد که نظام و برنامه آن آسیب ببیند و یا حذف شود و خط و خراشی حتی به بدنه آن وارد شود. انصاف آن است که در ملک امانی همان‌گونه تصرف کند که دوست دارد که دیگران در ملک امانی او تصرف کنند.خداوند در قرآن می‌فرماید: همانا خداوند به آنها ظلم نمی‌کند، بلکه آنها خودشان بر خودشان ظلم می‌کنند. (توبه، آیه ۷۰) شکی نیست که زمانی ظلم و ظالم و مظلوم معنا می‌یابد که دو طرف وجود داشته باشد؛ اما چگونه است که خداوند از ظلم انسان به نفس خویش سخن می‌گوید؟ در پاسخ باید گفت که ظالم و مظلوم از جمله مفاهیمی است که باید دارای دو مصداق باشد. پس دو طرف باید باشد تا یکی ظالم و آن دیگری مظلوم باشد. بنابراین چیزی نمی‌تواند نسبت به خودش هم ظالم و هم مظلوم باشد؛ پس آنچه در برخی آیات آمده که خداوند ظلم نمی‌کند بلکه آنها خودشان به نفس خویش ظلم کرده‌اند؛ به این معناست که هیچ‌کس مالک خود نیست و نمی‌تواند هر تصمیمی در مورد خودش بگیرد.

انصاف با مردم

امیرالمؤمنین علی(ع) در نامه‌ای به مالک اشتر می‌فرماید: نسبت به خدا و بندگانش انصاف را از دست مده و نسبت به اطرافیان و خانواده و زیر دستانت انصاف داشته باش که اگر انصاف، پیشه‌خود نسازی ستم کرده‌ای و کسی که به بندگان خدا ستم کند خدا دشمن اوست و کسی که خدا دشمن او باشد دلیلش را باطل می‌سازد و عذرش را نمی‌پذیرد و چنین شخصی با خدا در جنگ است مگر آنکه دست از ستم بردارد و توبه کند. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

اثر انصاف با مردم در اصل به خود شخص برمی‌گردد؛ زیرا از برکات و آثار انصاف در حق دیگران آن است که مردم برای او ارزش و اعتبار قائل شده و سخن و داوری او را می‌پذیرند.

امام صادق(ع) فرمود: من انصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره؛ هرکس با مردم منصفانه رفتار کند، دیگران داوری او را می‌پذیرند. (تحف‌العقول، ص ۳۵۷)

انصاف در حق دیگری بویژه درباره دشمن سخت‌تر است. از این رو انسان باید همان‌طوری که در حق دوستان انصاف می‌ورزد در حق دشمنان نیز انصاف داشته باشد. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: خودت و خانواده‌ات و نزدیکانت و کسانی که به آنان علاقه داری، با مردم منصفانه رفتار کنید و با دوست و دشمن به عدالت رفتار نمائید. (غررالحکم، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۲۴۰۳)

امام‌علی(ع) در جایی دیگر در این باره توضیح داده و می‌فرماید: وابذل... للعامه بشرک و محبتک و لعدوک عدللک و انصافک؛ گشاده‌رویی و دوستی‌ات را برای عموم مردم و عدالت و انصافت را برای دشمنت بکار گیر. (خصال، ص ۱۴۷، ح ۱۷۸)

اگر انسان اهل انصاف باشد هم خود و هم جامعه را از عذاب الهی در امان نگه می‌دارد. رسول اکرم(ص) می‌فرماید: با مردم منصفانه رفتار کن و نسبت به آنان خیرخواه و مهربان باش، زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم شهر و مکانی که تو در آن به سر می‌بری خشم گرفت و خواست بر آنان عذاب فرو فرستد، به تو نگاه می‌کند و به خاطر تو به آن مردم رحم می‌کند.

خدای متعال می‌فرماید «و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش درستکارند، به ستمی هلاک کند.» (مکارم‌الاخلاق، ص ۴۵۷)به طور کلی انصاف با مردم یعنی رعایت همان قاعده طلایی پیش گفته که هر چه برای خود دوست داری برای دیگری نیز دوست بدار. کسی که چنین رویه‌ای در زندگی و رفتار خود داشته باشد رعایت انصاف را کرده و به بالاترین درجات مکارم اخلاقی دست یافته است و در یک کلام انصاف یعنی هر چه برای خود می‌پسندی برای دیگری هم بپسند.

تبری؛ حقیقت و طریقت

تبری در سیره اهل بیت(ع)

عباسعلی مشکانی سبزواری — بخش سوم

در مباحث گذشته این نوشتار، حقیقت تبری با محورهایی مانند تبری در لغت و اصطلاح، فلسفه تبری و مراتب تبری، تبری زبانی، «لعن» در قرآن و سیره معصومین(ع) و طریقت تبری در سیره ائمه طاهرین(ع) بررسی و تبیین شد. نوشتار پیش رو به تحلیل و تبیین ادامه بحث طریقت تبری در سیره عملی و تعلیمی ائمه معصومین(ع) می‌پردازد.

***

با لعن و سب بزرگان و مقدسات مخالفین، زمینه سب و لعن اولیای الهی فراهم می‌آید: رَوَی العَیّاشِیّ عَن الصّادِقِ(ع) قَالَ لَا تَسُبّوهُمْ فَإنّهُمْ یَسُبّونَکُمْ وَ مَنْ سَبّ وَلِیّ الله فَقَدْ سَبّ الله؛ امام صادق(ع) فرمود: آنان (مخالفین) را سب (و لعن) نکنید، تا اینکه آنان شما را سب (و لعن) نکنند؛ همانا کسی که ولی خدا را سب نماید، خدا را سب نموده است. (بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۴۴۰)

علامه مجلسی در ذیل این روایت، زمینه‌ساز سب اولیاء الهی را با فاعل آن برابر دانسته است: «(هذا) یدل علی أن السبب للفعل کالفاعل له» «روایت دال بر آن است که سبب فعل (زمینه‌ساز سب) همانند فاعل آن است» (همان)

همچنین در روایتی دیگر امام صادق(ع) زمینه‌سازان سب اولیای الهی را مشرک قلمداد کرده است: «از امام صادق(ع) درباره فرمایش پیامبر(ص) سؤال شد، حضرت فرمودند: مومنین خدایان مشرکین را سب می‌کنند و مشرکین نیز خدای مومنین را سب می‌کنند. پس خداوند از سب خدایان آنها نهی نموده تا آنان نیز خدای تعالی را سب نکنند. (اما) مومنین مشرک می‌شوند از جایی که نمی‌دانند. یعنی با سب خدایان مشرکین زمینه‌ساز سب خدای متعال می‌گردند.(وسائل‌الشیعهٔ، ج ۱۶، ص ۲۵۴)

آلوسی نیز در روح المعانی داستانی نقل می‌کند که نتیجه عینی تبری زبانی ناصحیح را بازگو می‌کند: «یکی از عوام جاهل هنگامی که مشاهده کرد بعضی از شیعیان، سبّ شیخین می‌کنند، ناراحت شده و شروع به اهانت به مقام علی(ع) نمود. هنگامی که دلیل اهانت را از وی پرسیدند که چرا علی(ع) را که مورد احترام خودتان است، سبّ می‌کنی؟ گفتن: می‌خواستم شیعه‌ها را ناراحت کنم، زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده‌تر از این موضوع برای آنها ندیدم.»(روح‌المعانی، ج ۷، ص ۲۱۸)این داستان، مصداق بارز آن چیزی است که قرآن از آن نهی و منع می‌کند.

۲) ارشاد و تعلیم شیوه تبری زبانی

با جستجو در منابع روایی، پیرامون شیوه تبری زبانی در سیره عملی و تعلیمی اهل بیت(ع)، روشن می‌شود که ایشان برای تبری زبانی شیوه‌ای خاص، طراحی و ارائه کرده‌اند، که با کنار هم قرار دادن روایات گوناگون، این شیوه به دست می‌آید.

الف) نهی از لعن آشکارا و با صدای بلند

حضرت علی(ع) همواره می‌فرمود: از لعن و طلب خواری بر حذر باشید، همانا خداوند حکم نموده که پروردگارتان را با تضرّع و زاری و در پنهانی بخوانید، (صدایتان را هنگام دعا بلند نکنید) همانا خداوند از حدّ درگذرندگان را دوست نمی‌دارد. پس هرکس در دعای خود بر لعن و طلب خواری، از این حد تجاوز کرد از معتدین است. (الجعفریات، ص ۲۲۶)

ب) نهی از لعن در مجامع عمومی

فی الإعْتِقَادَات عَن الصادق(ع) أنّهُ قِیلَ لَهُ: إنّا نَرَی فِی الْمَسْجِدِ رَجُلاً یُعْلِنُ (یَلعَنُ) بِسَبِّ أعْدَائِکُمْ وَ یَسُبّهُمْ فَقَالَ مَا لَهُ لَعَنَهُ‌الله تَعَرّضَ بِنَا؛ به امام صادق(ع) خبر دادند: ما مردی را می‌بینیم که در مسجد با صدای بلند، سب و لعن اعدای شما می‌کند و نام ایشان را می‌برد. حضرت فرمودند: «لعنه‌الله تعرض بنا»؛ و در ادامه آیه ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله را قرائت فرمودند. (بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۷)

نهی از لعن در جایی که مخالفین می‌شنوند: عن ابی‌عبدالله(ع): «ایاکم والسب اعداء الله حیث یسمعونکم؛ بر حذر باشید از سب دشمنان خدا در جایی که صدای شما را می‌شنوند.» (الکافی، ج ۸، ص ۷۷)

با توجه به حرمت سب به معنای فحش و ناسزا، مقصود از سب در این روایت لعن و یا سخن تند و خشن و یا هر نوع سخن و حرکتی است که بوی بی‌احترامی به مشام می‌رسد. چنانکه در روایات مختلفی به این مطلب اشاره شده است. (کنز العمال، حدیث ۸۱۳۳) با توجه به فضای صدور حدیث، مقصود از دشمنان خدا نیز افراد بخصوصی هستند، گرچه حکم مستفاد از روایت عمومیت داشته و شامل تمامی دشمنان خدا است.

ج) دعوت به لعن در خلوات

سیره ائمه(ع) نشان می‌دهد که ایشان غالباً در خلوات و جایگاه‌های خفا به لعن دشمنان پرداخته‌اند. گذری بر روایات باب، این سیره را روشن می‌سازد.

امام صادق(ع) در روایتی پیروان خویش را به لعن دشمنانشان در خلوات دستور داده‌اند: «من ضعف عن نصرتنا أهل البیت، فلعن فی خلواته أعداءنا؛ هرکس از نصرت و یاری علنی ما ناتوان است، در خلوت‌های خود به لعن دشمنان ما بپردازد.» (بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۴)

در روایتی دیگر می‌خوانیم:امام صادق(ع) چهار مرد و چهار زن (از دشمنان خود) را بعد از هر نماز واجب لعن می‌فرمود. (الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲)

امام محمد باقر(ع) نیز پیروان خویش را به لعن اعدای دین در خلوات، از جمله در تعقیبات نماز فراخوانده است: از هیچ نمازی فارغ مشو، مگر اینکه بنی‌امیه (بارزترین دشمنان اهل‌بیت) را لعن کرده باشی. (وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲)

این روش در سیره پیامبر اکرم(ص) و حضرت علی(ع) نیز مشاهده می‌شود: أنّ ألنّبیّ کانَ یَلعَنِ فِی قُنُوتِ الصّبح قَوماً مِن أعدائهِ بأسمائِهِم؛ پیامبر همواره در قنوت نماز صبح خویش بعضی از دشمنان خود را با نام مورد لعن قرار می‌داد.(الصراط‌المستقیم، ج ۱، ص ۱۴۸) کانَ علیّ(ع) إذا صَلّی الغداةَ و المَغرِبَ و فَرَغَ مِن الصّلاةِ یقول: اللهم العن معاویة و عمرو (بن عاص) و أبا موسی (اشعری) و حبیب بن مسلمة و الضحاک بن قیس و الولید بن عقبة و عبد الرحمن بن خالد بن الولید؛ حضرت علی(ع) پس از فراغت از نماز صبح و مغرب، می‌فرمود: خدایا بر معاویه و عمروعاص و... لعنت بفرست. (وقعة صفین، ص ۵۵۲)

د) دعوت به لعن با کنایه و بدون تصریح به نام

ائمه (ع) بدون نام بردن از دشمنان، به لعن آنها پرداخته و پیروان خویش را نیز به این شیوه دعوت کرده‌اند. مثلاً در روایات و زیارات مختلفی که در منابع روایی آمده است، غالباً تبری و لعن کلی و کنایی و نه شخصی و تصریحی را شاهد هستیم. مهم‌ترین موردی که طرفداران لعن صریح به آن استدلال می‌کنند، فرازهایی از زیارت عاشورا است. در فرازی از این زیارت می‌خوانیم: اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی و ابداء به اولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع؛ خدایا لعنت مرا بر نخستین ظالم نثار کن و از وی آغاز کن و دومین و سومین و چهارمین ستمگر را لعنت کن.» (مفاتیح الجنان، ص ۸۵۵) با صرف نظر از عدم اشتمال برخی از منابع همچون کامل‌الزیارات (کامل‌الزیارات، باب ۷۱، ص ۳۳۲)،(در کامل الزیارات می‌خوانیم: «اللهم خص اول ظالم ظلم آل نبیک باللعن ثم العن أعداء آل محمد من الاولین و الاخرین»)، مزار کبیر (سیدبن طاووس در مصباح الزائر، فقدان این فراز در مزار کبیر را چنین گزارش کرده است: «هذه الزیاره نقلناها باسنادها من المصباح الکبیر و هو مقابل بخط مصنفه رحمةالله و لم یکن فی الفاظ الزیارة الفصلان اللذان یکرران مأة مرّة؛ زیارتی که ما از مصباح کبیر نقل کردیم (که با نسخه خطی مصنف مقابله شده است) دو فرازی که صد مرتبه تکرار می‌شود، وجود نداشت.» ن.ک. سید بن طاووس، مصباح الزائر، ص ۲۷۸) و نیز مستدرک‌الوسائل(ج ۱۰، ص ۳۰۸) بر این فراز از زیارت، گفتنی است، این فراز با آنچه به عنوان «دعوت به لعن با کنایه و بدون تصریح به نام» ادعا می‌شود، منافاتی ندارد، چه اینکه ذکر الاول و الثانی و الثالث و الرابع، تصریح به نام کسی نیست و نمی‌توان بر دلالت این اصطلاحات بر خلفای ثلاثه اهل سنت استدلال کرد.

*** امام صادق(ع) زمینه‌سازان سب اولیای الهی را مشرک قلمداد کرده است: «از امام صادق(ع) درباره فرمایش پیامبر(ص) سؤال شد، حضرت فرمودند: مومنین خدایان مشرکین را سب می‌کنند و مشرکین نیز خدای مومنین را سب می‌کنند. پس خداوند از سب خدایان آنها نهی نموده تا آنان نیز خدای تعالی را سب نکنند. (اما) مومنین مشرک می‌شوند از جایی که نمی‌دانند. یعنی با سب خدایان مشرکین زمینه ساز سب خدای متعال می‌گردند.**

داستان ذیل مصداقی از فواید عدم تصریح به نام خلفای ثلاثه در این فراز از زیارت عاشورا و امثال آن است که برای عالم بزرگ شیعه، شیخ طوسی(ره) اتفاق افتاده است: «بعضی از مخالفان به عرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ ابوجعفر بود، رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه، سبّ صحابه می‌کنند [و بدان‌ها دشنام می‌گویند] و کتاب او [مصباح صغیر] بر آن گواهی می‌دهد. زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع است که اللهم خص انت اول ظالم باللعن و ابدأ به اولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع. پس خلیفه به طلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد. چون شیخ با کتاب حاضر شد و باع طلب او مذکور شد، منکر سب شد و چون کتاب را گشودند و دعای مذکور را به او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت، شیخ در بدیهه گفت: یا امیرالمومنین! مراد از آن عبارت نه آن است که غمازان گمان برده‌اند، بلکه مراد به «اول ظالم» قابیل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد و مراد به «ثانی» عاقر ناقه صالح است و اسم عاقر «قیدار بن سالف» بود و مراد به ثالث قاتل یحیی بن زکریاست که به سبب بغیّه‌ای از بغایای بنی‌اسرائیل، اقدام به قتل آن معصوم نمود و مراد به «رابع» عبدالرحمن ابن ملجم است –لعنة الله– که اقدام به قتل علی بن‌ابی‌طالب(ع) نمود. خلیفه چون این تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید.» (مجالس المومنین، ج ۱، ص ۴۸۱)

*** با لعن و سب بزرگان و مقدسات مخالفین، زمینه سب و لعن اولیای الهی فراهم می‌آید؛ امام صادق(ع) فرمود: آنان (مخالفین) را سب (و لعن) نکنید، تا اینکه آنان شما را سب (و لعن) نکنند؛ همانا کسی که ولی خدا را سب نماید، خدا را سب نموده است. علامه مجلسی در ذیل این روایت، زمینه‌ساز سب اولیاء الهی را با فاعل آن برابر دانسته است: «روایت دال بر آن است که سبب فعل (زمینه‌ساز سب) همانند فاعل آن است».**

پاسخ به یک سوال

سوال: در میان روایات منقول از امامان معصوم(ع) روایاتی موجود است که در آنها برخلاف سیره ادعایی فوق، ائمه(ع) تصریح به نام دشمنان خود کرده و با ذکر نام به لعن آنها پرداخته‌اند. در مورد این روایات چه می‌گویید؟

پاسخ: با بررسی این دسته از روایات، چند مسئله روشن می‌گردد:

۱. برخی از این منقولات روایت امام معصوم(ع) نیست، بلکه اقوال علماست که اشتباهاً روایت پنداشته شده است. توضیح اینکه برخی از علمای حدیث در کتب حدیثی خود بعد از نقل روایت به توضیح و تبیین روایت پرداخته و مقصود روایت را توضیح داده‌اند. برخی این توضیحات را با اصل روایت خلط نموده و آن را ادامه روایت پنداشته‌اند. برای نمونه به این مورد توجه کنید: علامه مجلسی(ره) طبق شیوه مرسوم خود در بحارالانوار، پس از قید عنوان «بیانٌ» می‌نویسد: «بیان: الأعرابیان: الأول و الثانی اللّذان لم یؤمنا بالله طرفة عین.» (بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۰۹) چنانکه معلوم است آنچه پس از «بیان» آمده است، بیان و توضیح علامه مجلسی است و نه ادامه روایت. مستدلان به این فراز اما، بدون توجه به عنوان «بیان»، ذیل آن را ادامه روایت پنداشته و در کتب خود به عنوان روایت امام موسی کاظم(ع) نقل نموده‌اند! (از باب نمونه: ن.ک.آسیاب تبری، ص ۵)

۲. دسته‌ای دیگر از این منقولات به اصطلاح «مضمر» است. یعنی راوی نام امام را ذکر نکرده و معلوم نیست روایت از امام نقل شده یا از کسی دیگر. برای نمونه در رجال‌کشی، روایتی با مضمون ذیل ذکر شده است: «داود بن النعمان، قال دخل الکمیت فأنشده، و ذکر نحوه ثم قال... نحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا و صغارنا بسبهما و البراة منهما.» (کشی، رجال، ص ۲۰۶، ذیل شماره ۳۶۳) روای این روایت «نصربن صباح» است که متهم به غلو می‌باشد. در این روایت –که از مشهورترین ادله حامیان لعن میباشد– اولاً: معلوم نیست طرف صحبت جناب کمیت کیست و فراز نقل شده از زبان چه کسی صادر شده است؟ ثانیاً: چنانکه ذکر شد، «نصربن صباح» از غالیان بوده و روایات امثال او خصوصاً در موضوعاتی از این قبیل مورد اعتماد نیست. چه اینکه در ذکر این روایت کسی همداستان او نیست و احتمال می‌رود که جعل این روایت نیز ناشی از اعتقاد غلوآمیز او در حق ائمه و دشمنان ایشان باشد. موید این ادعا، عدم اعتنای علمای رجال و ارزش قائل نشدن ایشان برای روایات «نصربن‌صباح» می‌باشد. (معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۳۷) اسحاق بن محمد بصری و محمد بن جمهور عمی، دیگر راویان این روایت هستند که در زمره غلات و گمراهان به شمار آمده‌اند. (طوسی، الرجال، ص ۳۸۴ و ۴۴۹) این اشکالات علاوه بر مناقشاتی است که پیشتر در موضع تبیین «سب و عدم جواز آن» بر این روایت مجعول